



(در حاشیه نمایشگاه صنایع دستی)

آیا هنر صنایع دستی ایران محکوم به فناست؟

مدتی است فروشگاه‌هایی در گوشه و کنار شهر خودنمایی می‌کنند. فروشگاه‌هایی با اسامی دل‌فریب و ویت‌ترین-هایی دل‌فریب‌تر. با ترکیبی از عناصری مدرن و رنگ‌وبویی سنتی. اجناس لوکس و تزئینی با کاربردهایی تازه و قیمت‌هایی تازه‌تر.

از در فروشگاه که وارد می‌شوم، دیدن رنگ‌ها، نورها و دکور زیبا توجه‌ام را جلب می‌کند. نام فروشگاه ایرانی است و به هر گوشه که نگاه می‌کنم بوی هنر ایرانی به مشام می‌خورد ولی با نگاهی عمیق‌تر در پس همه این‌ها به دنبال اصالت می‌گردم.

قالی‌های آویخته از دیوارها به جای نقوش اصیل و چشمنواز ایرانی مانند جانوران افسانه‌ای یا حقیقی در صحنه‌هایی از طبیعت، مجالس و شکارگاه، همراه با درختان و شاخه‌های مملو از شکوفه‌ها در لابه‌لای اسلیمی‌ها، ختایی‌ها، لچک‌ها، ترنج و حاشیه، که سال‌های سال زینت‌بخش خانه‌های ایرانی و جذب‌کننده عاشقان هنر غیرایرانی بوده‌اند، اکنون منقوش به طرح‌های تحریف شده و منتخب از گبه یا طرح‌های مدرن هستند. گاهی قیمت این نسل جدید از کفپوش حتی گران‌تر از فرش‌های دستباف است.

سینی‌ها و بشقاب‌های مسی و فولادی بدون طرح و کنده‌کاری، بسیار ساده عرضه شده‌اند و البته گرانتر از ظروف میناکاری یا قلم‌زده اصیل منقوش به طرح پرندگان و پادشاهان در حال شکار و تزئینات خط‌نوشته فارسی. هنرمند قلم‌زن اگر این ظروف ساده را ببیند، روحش به پرواز درآمده و هوس دست به قلم شدن، می‌کند. مانند کاغذ سفیدی که هر نویسنده یا شاعر را به سخنوری و ساخت‌وساز هنر وامی‌دارد.

تابلوهایی که در جای‌جای فروشگاه به چشم می‌خورد، نقاشی‌های مدرنی هستند که من از فهم زیبایی و مفهوم آنها ناتوان هستم. دیگر اثری از مینیاتور، نقاشی قاجاری، گل و مرغ، نقاشی لاک، قهوه‌خانه‌ای، سقاخانه‌ای، خورشیدخانم و نقاشی پشت شیشه نیست.

مخاطع‌های فرش‌بافته یا پته‌های دستباف سنتی جای خود را به کوسن‌های چاپ شده با نقوش ترکیبی مدرن و سنتی داده‌اند. طرح‌های نامتجانسی از چهره شاه عباس در کنار برج ایفل. چهره زن قاجاری با عینک ریبنی بر چشم.

گمان نمی‌کنم هنر ایرانی احتیاج به تزیینات وارداتی و چنان وصله‌های ناجوری داشته باشد. بلکه هنر ایرانی به خودی خود در نقطه‌ای تکامل به سر می‌برد و گوشه کوچکی از آن می‌تواند زینت‌بخش و تکمیل‌کننده هر صحن خالی باشد.

قیمت کوسن‌های چاپی چند برابر قیمت پارچه‌های مخمل‌بافت یا قلمکار است. قلمکاری که با مهرهای چوبی دست‌ساز هنرمند ساخته، پرداخته و رنگ‌رزی شده است. درحالی‌که برای تولید هر قطعه پارچه قلمکار روزها وقت صرف شده، دستگاه‌های چاپ جدید با سرعتی باورنکردنی طرح کپی شده را بارها و بارها تکرار و تولید می‌کنند.

آیا چشمانمان این‌چنین از دیدن هنر سوزن‌دوزی، رشتی‌دوزی، گلدوزی و پته‌دوزی اشباع شده است که روی به چنین آثاری سطحی آورده‌ایم؟ یا تا به دین حد از هنر خود و پیشینیانمان دور مانده‌ایم که ناچار به دنبال هنر در جایی که نباید می‌گردیم؟

در گوشه‌ای دیگر از فروشگاه جعبه‌هایی توجهم را جلب می‌کند. جعبه‌هایی از جنس چوب یا تخته با دکوپاژی از طرح‌های سنتی مشابه کاشی‌کاری یا خاتم‌سازی.

در عجبم چه شده که هنر بی‌همتای آرایش سطح اشیای چوبی، خاتم‌سازی جای خود را به عکس‌برگردانی جعلی داده است. درحالی‌که هنرمند خاتم‌ساز با دقت و ظرافت صدها تکه میلی‌متری از انواع مختلف چوب، استخوان، عاج، صدف و مفتول را هنرمندانه کنار هم می‌چیند تا شاهکار هنریش زینت‌بخش خانه هر ایرانی باشد.

کاشیکار که گل خام را با دستان هنرمندش تبدیل به خشت کرده و ساعت‌ها پای کوره به انتظار معجزه آتش می‌نشیند سپس آن را لعاب‌اندود نموده تا کاشی معرق، هفت رنگ، مشبک و معقلی بیافریند.

چطور من ایرانی خود را راضی کنم که جعبه و میزهای خاتم یا کاشی‌کاری شده در فروشگاه‌های صنایع دستی بدون خریدار باقی بمانند و من با پرداخت مبلغی بیشتر این سراب پوچ را به جای هنر به خانه ببرم؟

مبادا روزی که هنر تذهیب، تشعیر و کتابت از کتب ما ایرانیان رخت بریندد. ایرانیان خوش‌ذوقی که نوشتار را چنان ارج می‌نهادند که آرایش کتاب یکی از آثار مهم هنرمندان‌شان بوده است.

مبادا تجدد چنان به سنت بتازد که هویت چند هزار ساله خود را در مقابله با مدرنیته از دست بدهیم.

شکی نیست که هرآنچه رنگ و بویی از هنر ایرانی بر خود داشته باشد، زیبا خواهد بود، ولی بر من و شمای ایرانی واجب است که تفاوت بین نور و بازتاب نور را بشناسیم. هر صورت زیبا نباید جایگزین سیرت زیبا شود. برای مردم ایرانی که خود سردمدار تمدن و هنر بشری بوده‌اند، فرهنگ و تمدن هیچ‌گاه قدیمی و از مد افتاده نخواهد شد. فرهنگی که در پس سالیان بارها و بارها مورد تهاجم اقوام مختلف واقع شده و هر بار سربلندتر و حتی پربارتر از قبل قد علم کرده است. این بار در این جنگ آرام، ساکت و بدون خونریزی، گویا محکوم به فناست. زیرا که تیشه در دست خودی است نه بیگانه. این خودی که شاید تنها تقصیرش ناآگاهی است.

البته که هر هنر اصیل هم، با گذشت زمان دستخوش تغییراتی خواهد شد و گذر ایام و پیشرفت تکنولوژی تفاوت‌هایی را در نحوه ساخت و آرایه هنر به وجود خواهد آورد ولی چنین از کف دادن هویت و اصالت مانند ساختن خانه‌ای روی آب است و درخت بی‌ریشه محکوم به فناست.

آیا دیده‌گان من ایرانی از سال‌ها مشاهده رنگ و نقش و نگار خسته شده که چنین سر تعظیم به ساده‌گرایی و مینیمالیسم فرود آورده‌ام؟

فراموش نکنیم جان ایرانیان چنان به هنر آراسته و درهم تنیده بوده است که حتی کلام را هم به نظام درآورده و در غالب شعر، غزل، مثنوی، قصیده و رباعی جاودان ساخته‌اند.

از زمان‌های دور تزیینات، حاشیه‌ها و ضمیمه‌های هنری مخصوص اشراف و بزرگان بوده است و نه عامه مردم. حال که به لطف هنردوستی و توانایی ایران و ایرانی در ابداع هنر، نقش و نگار بر سر هر سفره و خانه آوردنی شده است، بازگشت به سادگی و بی‌آرایی به معنای بی‌روح و بی‌کمال شدن از هنر خواهد بود.

من به عنوان یک ایرانی رشد بی‌رویه فروشگاه‌هایی با آثار این چنینی را محکوم می‌کنم و اگر قصد خرید هدیه‌ای برای خانه خود یا دیگران داشته باشم، از همان فروشگاه‌های قدیمی، محجور و مظلوم صنایع دستی سنتی ایرانی خرید خواهم کرد.

تا زمانی که حداقل دو اثر اصیل ایرانی در خانه خود نداشته باشم، حتی یک اثر مدرن کوچ کرده از غرب را بر خانه‌ام روا نمی‌دارم.

اگر من از هنرمند گمنام کشورم حمایت نکنم، او را در راه ناخواسته‌اش به سمت فنا، تنها رها کرده‌ام.

سحر عشقی ثانی
تیرماه 1394